

(بحث در اطراف حواله)

حواله را فقهاء عقد مخصوصی دانسته اند و مطابق اخبار و اجماع علماء صحیح و نافذ است .

تعریف حواله :

حواله عقدیست که شارع برای تحویل مال از ذمه بدمه دیگر که مشغول بمثل آن باشد مقرر داشته است مثلاً زید ۱۰ تومان از عمرو طلب دارد و عمرو نیز از دیگری ۱۰ تومان مطالب است در اینمورد عمرو که مدیون است بشخص دیگری که او هم مدیون او میباشد حواله میدهد که ۱۰ تومان بزید بدهند از حواله دهنده تعبیر بمحیل و از حواله گیرنده تعبیر بمحتال و از حواله شونده تعبیر بمحال علیه میشود که در این موقع هر گاه محیل و محتال و محال علیه رضایت باین حواله دارند ذمه مدیون که اشتغال بزید داشته تحویل بدمه دیگری که حواله شونده است میگردد .

اشکالی که بر تعریف مزبور وارد است آنستکه مشهور از علماء حواله شخص غیر مدیون بمحیل را جائز دانسته و از آن تعبیر بحواله بر بری نموده اند در صورتیکه در چنین مورد تحویل مال از ذمه بدمه دیگری متصور نیست بعضی از فقهاء حواله مزبور را (بواسطه قبول محال علیه تادیه دین محیل را بمحتال) از جهت ضمان نافذ دانسته اند و الزام محال علیه را بتادیه حواله از جهت تعهد و ضمان مشارالیه تلقی نموده اند و مستفاد از بیانات صاحب جواهر آنستکه تعبیر حواله در این مورد بواسطه مسامحه در فهم عرف و لغت میباشد و اشعار داشته اند که پس از قبول محال علیه و ایجاد تعهد برای مشارالیه قهراً دارای عهده و ذمه میگردد و همین مقدار کافی در تحویل مال از ذمه محیل بدمه محال علیه است که فعلاً ایجاد شده و بر او حواله اطلاق میشود .

شرط تحقق و نفوذ حواله رضایت حواله دهنده و حواله گیرنده و حواله شونده است. بعضی از فقهاء رضایت حواله شونده را لازم ندانسته‌اند و گفته‌اند که با اشتغال ذمه مجال علیه بمحیل و رضایت محیل و محتال بحواله دین بدیگری ذمه مجال علیه قهراً مشغول بمحتال میشود و محتال قائم مقام محیل در مطالبه مال مورد حواله خواهد شد.

بعضی از علماء گفته‌اند در موردیکه شخص ثالثی قبول تادیه مالی را از طرف محیل بمحتال نماید و محتال هم قبول اخذ مال و دین خود را از شخص ثالث نماید رضایت محیل لازم نیست و تادیه مال از طرف شخص ثالث موجب برائت ذمه محیل خواهد شد ولی حق آنستکه عنوان حواله و تحقق او شرعاً منوط بر رضایت سه نفر محیل و محتال و مجال علیه است و با تحقق حواله ذمه محیل از دینی که بمحتال داشته بری میشود و محتال حق مراجعه بمحیل را بعداً نخواهد داشت دلیل این معنی صراحت اخباری است که در باب حواله وارد شده که يك فقره از آن ذیلاً ذکر میشود و او خبریستکه ابی ایوب از حضرت اباعبداله علیه السلام سؤال کرد از مردیکه حواله دهد بمرد دیگر بمالی آیا محتال میتواند بمحیل رجوع کند فرمود

لا يرجع علیه ابدأ الا ان يكون قد افلس قبل ذلك

بعضی از فقهاء رضایت محتال را در نفوذ حواله لازم ندانسته‌اند و اشعار داشته‌اند که حواله از محیل بمنزله ایجاب و قبول مجال علیه قبول عقد و تعهد تلقی میشود بقاعده (اوفو بالعمود) مجال علیه بایستی مالی را که قبول تادیه او را نموده به محتال تادیه نماید.

عده از علماء عامه حواله را بمنزله ضمان و ضم ذمه بدمه تصور نموده‌اند ولی فحول از علماء حواله را باب علیجده و آثار مخصوص خود قرار داده‌اند و در مورد حواله بر بری بعضی از فقهاء لزوم تادیه آنرا از طرف مجال علیه از جهت ضمان دانسته‌اند اشکالیکه بر عقیده آنها وارد است آنستکه مجال علیه بری که عهده ای برای محیل ندارد هر گاه رضایت بحواله دهد کافی برای عقد ضمان نیست ولی این اشکال مورد ندارد زیرا قبولی مجال علیه بمنزله عقد ضمان و تعهدیست که در مورد مینماید آنچه مورد بحث است آنستکه

هرگاه محال علیه در موقع حواله و رضایت بتادیه مال دارای قدرت مالی بوده و بعداً قبل از تادیه آن مال مفلس و معسر گردد در این مورد محال حق مراجعه بمجیل را ندارد ولی در صورتیکه محال علیه در موقع حواله فقیر باشد و محال اطلاع از فقر او نداشته باشد پس از اطلاع حق فسخ برای او مقرر میشود و در صورتیکه محال علیه در حین حواله فقیر باشد و بعداً تغییر حال برای او رخ دهد و دارای قدرت مالی بشود آیا در این مورد محال حق فسخ حواله را دارد یا آنکه قدرت فعلی محال علیه سلب حق فسخ را مینماید عقیده علماء در این مورد مختلف است بعضی گفته اند چون حق فسخ حواله اولاً روی قاعده لاضرر ایجاد شده و در موقع تادیه حواله محال علیه دارای قدرت مالی است و ضرری که موجب حق فسخ باشد متوجه بمحال نیست لهذا حق فسخ ندارد و حواله بنفوذ خود باقیست بعضی از علماء وجود فقر او در زمان حواله بموجب حق فسخ برای محال دانسته اند و پس از اطلاع محال از فقر زمان حواله حق فسخ برای او ایجاد شده و بقاء فقر را الی التالی لازم ندانسته و گفته اند که مقتضی برای حق فسخ همان فقر زمان حواله بوده و این حق مستقیماً باقیست و عنوان لاضرر که موجب حق فسخ برای محال تصور شده در نظر شارع حکمت بوده نه علت ایجاد حق فسخ و اگر هم علت ایجاد حق فسخ باشد باز هم عنوان علت تمامه نداشته است - بعلاوه عنوان لاضرر هم که علت ایجاد حق فسخ شده الی التالی عنوان مزبور باقیست و گفته اند که علت موجوده که لاضرر بوده همان علت است و بعنوان دیگر قاعده لاضرر که علت ایجاد حق فسخ برای محال بوده بعد از قدرت محال علیه بتادیه حواله باز هم همان علت بعنوان علت باقی و در نتیجه حق فسخ برای محال هم باقی میباشد و گفته اند که باقی در بقاء خود محتاج بمؤثر جدید نیست بلکه همان مؤثر و علت اولیه کافی است .

بعضی از فقهاء گفته اند که فقر محال علیه در زمان حواله مادامی موجب حق فسخ است که محال مستحضر از فقر او باشد ولی در موردیکه محال در موقع حواله استحضار از فقر محال علیه نداشته و بعداً که مستحضر از فقر اولیه او گردید محال علیه دارای قدرت مالی است ضرری فعلاً بر محال وارد نمیشود

ناموجب حق فسخ برای محتال گردد ولی نظریه اولیه موافق با اصول و قواعد کلی و مورد نظر اکثر از فقهاء است .

هرگاه در مورد حواله محال علیه قعیر باشد و شخص ثالثی حاضر شود که از عهده حواله بنفع محال علیه برآید آیا محتال ملزم بقبول وجه حواله از شخص ثالث است یا آنکه الزام بقبول ندارد و میتواند حواله را فسخ و بمحیل رجوع نماید مطابق اصل اولیه حق فسخ بواسطه بذل مال از طرف غیر محال علیه مرتفع نمیشود و این حق برای محتال باقیست .

جائز است که محال علیه بعد از قبول حواله را بشخص دیگری حواله دهد و همچنین شخص ثالث هم بعد از قبول بشخص رابعی حواله کند و هکذا و با قبولی هر یک از محال علیه بعدی ذمه محال علیه قبلی از دین مورد حواله بری میشود دلیل صحت حواله های مذکور اطلاق ادله حواله و اوفو بالمعقود است و در صورتیکه حواله روی خواهش محیل از محال علیه بوده حق مراجعه بمحیل و مطالبه مالی که حسب الحواله داده دارد ولی در موردیکه محال علیه بدون تقاضای محیل قبول حواله را نمود حق رجوع و مطالبه آن مال را ندارد زیرا تادیه مال بمحتال روی میل شخص محال علیه بوده و موجبی برای ایجاد عهده برای محیل نیست .

در موردیکه مال مورد حواله مجهول باشد بعضی از علماء جهالت را موجب بطلان حواله دانسته اند و عده کثیری جهالت را در موضوع حواله مضر بحواله و صحت آن ندانسته و گفته اند آنچه را میتوان برای فساد حواله در مورد جهالت تصور نمود قاعده لاضرر است و قاعده مزبور بطور اطلاق مانع نیست چنانچه در باب ضمان هم گفته اند جهالت مضمون عنه مانع از انعقاد ضمان نمیشود بعلاوه جهالت مزبور را بعداً میتوان با ادله و اماراتی مرتفع نمود خاصه در موردیکه جهالت در مقدار دین محیل باشد زیرا محال علیه از حد اقل و حداکثر دعوی محتال قهراً استحضار دارد و با اینحال قبول تادیه آنرا مینماید این عده از علماء اجمال در اصل دین را صحیح نمیدانند مثل آنکه زیسد بمرو حواله دهد که يك فقره از دیونیکه بمحتال دارد تادیه نماید حواله مزبور موضوعاً مجهول و معلوم نیست تا قبایل نقل و انتقال بعهد محال علیه باشد

و حق آنستکه جهالت در مورد حواله در هر صورت موجب فساد حواله است .
 از شرائط صحت حواله آنستکه موضوع حواله در ذمه معجل مستقر باشد و در موردیکه موضوع حواله استقرار ندارد از قبیل حقی الجمله قبل از ایتان بعمل و امثال آن نمیتوان آنرا حواله خود و همچنین حواله بمالی که بعداً از محتال استقرار خواهد نمود نیز صحیح نیست مثل آنکه زید حواله دهد بعمره که یک هزار تومان که بعداً از بکر قرض مینمایم او اداء نماید چنین حواله ای صحیح نیست زیرا هنوز قرضی تحقق نیافته و عهده ای برای معجل ایجاد نشده تا قابل حواله باشد .

نیز از شرائط صحت حواله آنستکه مورد حواله از حیث جنس و وصف با مالیکه در عهده محال علیه قرار دارد متحد باشد مثلاً زید ۱۰ خروار گندم با وصف معینی از عمره طلب دارد و بشخص دیگری حواله میدهد که ۱۲۰ خروار گندم از شخص مدیون دریافت نماید ولی در صورتیکه طلب حواله دهنده از محال علیه مثلاً ۱۰ خروار جو باشد و بدیگری حواله دهد که ۱۰ خروار گندم از محال علیه دریافت نماید این حواله صحیح نیست و اگر هم طرفین رضایت حواله مزبور بدهند آثار شرعی حواله بر او مترتب نیست .

موضوع دیگری که مورد بحث است آنستکه هر گاه بین معجل و محتال اختلاف حاصل شود باین معنی که معجل مدعی گردد که مال مورد حواله تعلق بشخص او دارد و در مقابل طلبی است که از معجل داشته بعضی فرق قائل شده اند بین آنکه این اختلاف قبل از قبض مورد حواله باشد یا بعد از قبض باین توضیح که در اختلاف قبل از قبض قول معجل حجت است و محتال باید خلاف آنرا اثبات نماید و در مورد اختلاف بعد از قبض قول محتال را موجه دانسته و گفته اند معجل باید خلاف آنرا ثابت نماید ولی مشهور از علماء از قبیل علامه و شیخ و محقق و شهید و غیره در هر دو مورد قول محتال را معتبر دانسته و گفته اند که حمل لفظ حواله بروکالت که معجل ادعاء مینماید برخلاف ظاهر مجازی است و باید حواله را حمل بمعنی حقیقی آن نمود که عبارت از نقل عهده محال علیه بمحتال است و دلیلی که خلاف آنرا اثبات نماید موجود نیست .